

نگاهی به پوشیدنی‌های سخت‌وز حمت‌آوری که روزگاری مد بوده‌اند

## خوش‌پوشی رنج‌آور!

۱



۲



تا حالا برای تان پیش آمده است با دیدن رنک سال یا لباس‌هایی که با تغییر فصل، ویتترین مغازه‌ها را قرق می‌کنند، با دهان کج و ابروهای بالا رفته بگویند «آخه کی اینو می‌پوشه؟ مد، چیزی است که عده ز زیادی را به پیروی وامی دارد و هیچ تضمینی ندارد که زیبا و حتی راحت و قابل پوشیدن باشد؛ شلوارهای زادی تنگ که بعد از قاشق دوم غذا، آلام می‌دهند؛ کفش‌های زیادی پاشنه بلند که با آن‌ها هر لحظه بیم فرور یختن را می‌شود تجربه کرد و زیور آلات سنگینی که پوست را به خارش و التهاب می‌اندازند، بعضی از الزامات خوش‌تیپی هستند که دنیای مد بهمان تحمیل‌شان می‌کند و بعضی‌های مان خیلی راحت می‌پذیریم‌شان. کاری هم نداریم که چقدر زندگی مان با آن‌ها سخت‌تر و حتی سلامتی مان تهدید می‌شود. این رنج خوش‌تیپی اما مختص زمانه ما نیست؛ در روزگار دور هم آدم‌ها برای زیبا و متعلق به طبقه ممتاز به نظر رسیدن، خودشان را به زحمت می‌انداخته‌اند. پرونده امروز مروری است بر مد‌های رنج‌آور؛ کفش و لباس‌هایی که زمانی برای خودشان از ج و قربی داشته و حالا به نظر ما مضحک‌اند. چند سال دیگر، به ما و سختی کشیدن‌های مان برای خوش‌پوش بودن نمی‌خندند؟

پرونده

## بقه‌های خفه‌کننده

بقه‌های جداشدنی، اختراع هیجان‌انگیز قرن ۱۹ بود که به مردها اجازه می‌داد یک پیراهن را چندین بار بپوشند بدون این که نگران باشند بقه کثیف‌اش، آبرویشان را ببرد. این بقه‌ها با چیزی شبیه به دکمه سردست به پیراهن متصل می‌شد و از هر کسی یک جنتلمن می‌ساخت؛ در چشم‌روپایی‌های آن زمان البته، بقه جداشدنی بسیار سفت و شق‌ورق طراحی شده بود و برای زیباتر به نظر رسیدن، به آن‌ها زده می‌شد که اتفاقاً همین‌ها خیلی خطرناکش می‌کرد، آن قدر که به «قاتل پدر» معروف شده بود؛ این صفت البته فقط شوخی باسفتی و سختی بقه نبود چون جدی جدی می‌توانست جریان خون به شاهرگ را متوقف کند و باعث مرگ شود. ولی چه کسی به این چیزها اهمیت می‌داد؟ مردهای خوش‌تیپ، بسته‌شدن را هفتس و خطر مرگ را به جان می‌خرند. اواخر قرن ۱۹، نیویورک تایمز باتیتر «خفه‌شده بابقه» و تعریف ماجرای غم‌انگیز مردی که باهمدستی الکل و بقه جداشدنی خفه شده بود، توجه را به مرگبار بودن این مد عجیب جلب کرد.

## کفش‌های آسمان‌خراش

غیر ممکن است درباره‌ی مدهای آزاددهنده حرف بزنیم و به کفش‌هایی با پاشنه‌های غیرعادی اشاره نکنیم. کفش‌های آسمان‌خراش که در قرن ۱۵ تا ۱۷ میلادی خیلی هوادار داشت، طول پاشنه‌شان به ۹۱ سانتی‌متر هم می‌رسید. قدم‌زدن و دویدن با این سکوهای متحرک باید خیلی دیندی بوده باشد البته جور خوش‌تیپی حضرات را برده‌های‌شان می‌کشیدند که در پوشیدن این کفش‌ها و راه رفتن با آن‌ها به از باب‌های‌شان کمک و بعضی‌ها هم از عصا برای حفظ تعادل استفاده می‌کردند. خلاصه‌ش اوردیم طی سال‌ها پاشنه‌کفش‌ها برفت و گر نه الان همه روی هواراه می‌رفتیم. سابقه کفش‌های پاشنه بلند به سال‌ها پیش از این دوره برمی‌گردد. قرن ۱۰ میلادی زنان و مردان هنگام سوار شدن بر اسب، کفش‌هایی با پاشنه‌های بلند می‌پوشیدند که راهکاری بود برای راحت چسباندن پاها به رکاب و نه زیبایی اما به مرور در قرن ۱۷ کفش‌های پاشنه دار به قشر متوسط و بالای جامعه تعلق گرفت و نشانه‌ای از لوکس بودن تلقی شد. اواخر قرن ۱۸، مردها بی‌خیال این مدل خوش‌تیپی شدند و کفش‌های زجرآور در انحصار خانم‌ها درآمد تا همین امروز.

## کلاه‌های سمی

در قرن‌های ۱۹-۱۸، کلاه‌هایی بین مردان مد بود که از خز خرگوش ساخته می‌شد. سازنده‌های کلاه برای مردان خوش‌تیپ، زیرکی به خرج داده و فهمیده بودند برای این که خز‌ها خوب به هم بچسبند باید آن‌ها را با «جیوه» شانه‌کنند! البته که جواب هم می‌داد ولی یک اشکال کوچک داشت و آن هم سمی شدن کلاه بود. درباره‌ی این که کلاه‌های سمی چه بر سر مردان می‌آورد، اطلاعاتی در دست نیست اما کلاه‌سازها به دلیل کار با جیوه‌علایمی را مثل اختلال در ضربان قلب، از دست دادن دندان‌ها و حتی مرگ زودرس نشان می‌دادند. خوشبختانه اواخر دهه ۶۰، کلاه‌خروگوشی از مد افتاد.



ماجرای سفرهای جالب یک کارگر ساختمانی با پای پیاده

## هزاران کیلومتر سفر با پای پیاده!



«یونس غلامی» یک کارگر ساده ساختمانی است که تا حالا چندین و چند سفر با پای پیاده رفته است، از سفرهای داخل کشور بگیری تا سفر به ترکیه. او که اهل روستای «لشکنار» امل مازندران است به سفر با همه سختی‌هایش عشق می‌ورز و تلاش می‌کند تا با کمترین هزینه به مقصد‌هایش برسد. به گزارش مهر، یونس به تازگی در مصاحبه‌ای از تجربیات جالبش درباره سفر گفته است که در ادامه خواهید خواند.

✎ **چطور شد که به فکر سفر با پای پیاده افتادید؟**

چراپی‌اش یک مقدمه نسبتاً طولانی دارد که باید توضیح بدهم. من در کنکور سال ۷۹ در پیام‌نور ساری و در رشته کتابداری پذیرفته شدم. در این رشته بود که با نویسندگان و اندیشمندان ایرانی بیشتر آشنا شدم و مسیر زندگی‌ام تغییر کرد. به‌ویژه شاملو که همان سال ۷۹ در گذشت، بیشتر روی من اثر گذار بود و همچنین اندیشه‌های دکتر شریعتی. ۱۰ سال قبل بود که نخستین برنامه این چنینی مارقم خورد. در آن سال به جبهه جنوبی قله دماوند به بهانه کشف معدن، تعرض شد و داشتند جاده‌سازی می‌کردند که اعتراضات زیادی را برانگیخت. درواکش به این کار، من و دوستم سفری را آغاز کردیم از پست‌ترین نقطه ایران؛ ساحل دریای مازندران به بلندترین نقطه ایران که قله دماوند است. در شش روز از ساحل محمودآباد و جاده‌ها از رقتیم به قله و از قضا نخستین صعودمان به دماوند هم همان بود. برنامه فشرده و سختی برای ما بود که سابقه صعودنداشتیم اما از اده‌ای داشتیم با شعار «دفاع از محیط زیست». هر چند برخلاف انتظارمان، این سفر هیچ بازتابی نداشت و نتیجه‌ای برای محیط زیست نگرفتیم! در ادامه سفرهایی را از پوش به توس شامل ۹۰۰ کیلومتر پیاده‌روی و از توس تانی‌شاور هم که چهار روز طول کشید، انجام دادم. بعدش می‌رسیم به سفر شمس تا مولانا.

✎ **هزینه سفر قونیه تا ن ققدر شد؟**

در سال ۹۵، هفت میلیون شد که بخش زیادی از آن را از دوستان قرض گرفته بودم و پایان سال ۹۶ توانستم بدهی‌هایم را پاک کنم. البته پیش از سفر هم نامه‌نگاری‌های زیادی با اداره فرهنگ و ارشاد شهرستان آمل، استان مازندران و حتی کشور داشتیم اما پاسخ دادند که این سفرها در چارچوب فعالیت‌های ما نمی‌گنجد. به‌رحال از مرز گذشتم. نخستین روزی که از مرز ایران بیرون رفتم، خیلی سنگین و سخت بود. نخستین بار بود که از خاک میهن بیرون می‌رفتم، خط تلفن ایرانم کار نمی‌کرد. انگار به یک باره تنها شدم. زبان خارجی هم بلد نبودم. به شهر کوچک «دوغو بایزید» رفتم. ساعت ۷ شب بود که به دنبال نقشه راه‌های ترکیه و همچنین جای خواب می‌گشتم. تقریباً ۸-۹ ساعتی بود که با کسی گفت و گو نکردم بودم بنابراین وارد یک فروشگاه موبایل فروشی شدم. اگر چه زبان نمی‌دانستم اما آن‌جا چون نزدیک مرز است، برخی‌شان کمی فارسی بلدند. همین‌طور که داشتیم با هم دست‌و‌پاشکسته صحبت می‌کردیم، یک دختر خانم ارومیه‌ای آمد و پرسید که چه نیاز داریم؟ برایش توضیح دادم که برای چنین کاری آمده‌ام و اکنون هم این سه مورد را نیاز دارم (سیم‌کارت، نقشه راه‌های ترکیه و جای خواب). نقشه را از یک مغازه در همان نزدیکی خریدم و او دو لطف کرد پولش را هم نگرفت. سیم‌کارت را هم همکاری کرد و همان‌جا امتحان کرد که ببیند درست کار می‌کند یا نه. بعد هم همراه‌ام تا یک هاستل و گفت این‌جا رازان‌تر از هتل است و در هر شهری هم که می‌خواهم بمانم، هاستل بروم بهتر است. ضمن این که با توجه به تجربیاتش در ترکیه، درباره خوراک و جاده‌ها... هم راهنمایی‌های خوبی کرد. نیم‌ساعت با من گفت و گو کرد. اما همان نیم‌ساعت خیلی اثرگذار بود و از فشارها کم کرد. اگر نمره روانم پیش از آن دیدار به ۱۰ رسیده بود، پس از آن دیدار به ۶۰ یا ۷۰ رسید!

✎ **شب‌ها را کجا می‌ماندید؟**

از ۴۹ روز پیاده‌روی، ۱۵ شب در مسافر‌خانه‌ها، تقریباً ۱۰ شب در چادر، بقیه را هم در ده‌کها، رستوران‌ها و... گذراندم.

✎ **شب‌هایی که در چادر می‌ماندید، سردتان نبود؟ آن‌هم در منطقه آناتولی که سردسیر است؟**

چرا، خیلی سرد بود. چادر و کیسه خوابی که داشتم، ارزان و متناسب با درآمد بود. یک شب یادم می‌آید دما منفی ۱۵ درجه بود. توی چادر و در کنار رستورانی خوابیدم اما ساعت ۱۱ دیگر هوا خیلی سرد بود. آن‌چنان که آبی که همراهم بود، کامل یخ زد. تا ساعت ۲ نیمه‌شب همین جوری توی کیسه خواب کز کرده بودم اما خوابم نمی‌برد. بعد رقتیم توی رستوران که چون بین راهی بود، باز بود. تا ساعت ۸ صبح پشت یک میز نشستیم و ۸ صبح هم در دو، سه مرحله چادر و وسایلم را جمع کردیم!

به‌رحال این سفر پنجاه‌روزه با دعای مردم، دوستان و پدر و مادرم به خوبی به پایان رسید. دوستانی در این سفر پیدا کردم که کارهای زیادی برایشان انجام دادند. دستاوردهای زیادی داشت که بسیاری از آن شخصی است و شاید نتوانم به‌زبان بیاورم. دشواری‌های بسیاری هم داشت، همچنان که مسیر زندگی‌ام را هم‌پایار کرد.

## کلاه گیس‌های جنگلی



«لویی سیزدهم»، پادشاه فرانسه در سال‌های ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۶، روزی به سرنوشت محتوم خیلی از مردهای تاریخ مبتلا شد؛ کچلی! بلایی که شاه و گدای نمی‌شناسد. پادشاه اما خوش نداشت بی‌مودیده شود و شروع کرد به استفاده از کلاه گیس که به صورتی اغراق‌آمیز بزرگ بود. این گیس‌های مصنوعی خیلی زود مد شدند اگر چه استفاده کردن از شان مشقت‌بار بود؛ کسی که از آن‌ها استفاده می‌کرد، مجبور بود نشسته

بخواهد تا ظاهر عجیب موهایش به هم نریزد. تازه این، همه سختی‌پرمو به نظر رسیدن، نبود؛ به کلاه گیس‌های لویی‌عطر، پودر و موم می‌زدند تا خوشبو و جذاب باشد اما کسی به شستن آن فکر نمی‌کرد. در نتیجه انبوه موهای مصنوعی، مکان خوبی بود برای زندگی موجودات موزی مثل بید، شپش و حتی موش! این جانورها به سرب می‌مویا کم‌موی آقایان حمله می‌کردند بدون این که آن‌ها متوجه باشند یا برایشان اهمیتی داشته باشد.

## آستین‌های بی‌نهایت پفی



مرورری بر مدهای عجیب تاریخ نشان می‌دهد قرن هجدهمی‌های عاشق «پف» در صنعت مد زجرآور، پیشرو بودند. یکی دیگر از لباس‌های ناراحت این قرن، آستین‌های «بگو» بود؛ چیزی شبیه به همان آستین‌پفی‌هایی که دوران بچگی عاشق‌شان بودیم و فکر می‌کردیم شبیه پرنسس‌های توی کارتون‌ها می‌شویم؛ با این تفاوت که زیگوی قدیمی، آن قدر سنگین بود که زن‌ها نمی‌توانستند دست‌های‌شان را به راحتی تکان دهند.

خانم‌های پیروی مد بعد از پوشیدن لباس‌های فاخر و شیک‌شان، برای خراندن سربا در دست کردن تاج و گل موهای‌شان احتمالاً باید از دیگران کمک می‌گرفتند چون به هیچ‌وجه نمی‌توانستند دست‌شان را بالا ببرند. کلاه‌هر نوع فعالیت فیزیکی تا بعد از تمام شدن مهمانی و خلاصی از آستین‌های سنگین و حجیم، قدغن بوده است. افزون بر این، پوشیدن لباس‌هایی با چنین آستین‌هایی در روزهای گرم سال، تحمل‌ناپذیرتر می‌شد چون لایه‌های زیادی داشت که لباس را فوق‌تحمیل، گرم می‌کرد. از شانس خوب ماست که لباس‌ها هم مثل گیاهان و جانوران مشمول تکامل شده‌اند و گر نه لباس‌های آستین‌پفی مخصوصاً در تابستان چه بر سرمان می‌آوردند؟

## کالج زبان ماهان

بزرگترین و مجربترین مجموعه زبان در کشور

**پیش دبستانی ۱ و ۲ دو زبانه ماهان**

**آموزش حرفه‌ای زبان به کودکان ۴ تا ۸ سال**

همراه با شهرپازی سرپوشیده

بین هفت تیر ۱۷ و ۱۹ پلاک ۲۸۵ - تلفن: ۳۸۶۷۷۵۸۲

ساختمان مرکزی: هاشمی‌به ۱۸، خیابان سارمی - ۱۹ - تلفن: ۳۸۸۱۲۶۰

www.mahancenter.ir

MahanLanguageCollege